

بررسی رابطه خشونت واقعی و خشونت تلویزیونی در برنامه‌های تلویزیون ایالات متحده

مهدی رشکیانی*

تاریخ دریافت: ۸۷/۱/۳۱ تجدیدنظر: ۸۷/۴/۳ پذیرش نهایی: ۸۷/۶/۱۸

چکیده

خشونت پدیده‌ای خطرناک و در عین حال بسیار شایع در عصر حاضر است. با توجه به اهمیت تلویزیون به عنوان رسانه‌ای با قابلیت‌های متعدد و بسیار پرمخاطب در این مقاله تأثیر برنامه‌های حاوی خشونت تلویزیون بر جامعه آمریکا بررسی شده است. نتایج نشان می‌دهد، خشونت بی‌رویه‌ای که از طریق برنامه‌های تلویزیونی مختلف به مردم، بویژه کودکان و نوجوانان عرضه می‌شود، اثرات نامطلوب فراوانی بر آنان به جای می‌گذارد. این اثرات افزایش خشونت‌طلبی، بروز رفتارهای خشن، حساسیت‌زدایی کودکان و بزرگسالان نسبت به مسائل خشونت‌آمیز و حتی مواردی مانند عصبانیت و اختلال در خواب را شامل می‌شود. به نظر می‌رسد که میان خشونت رسانه‌ای (تلویزیونی) و خشونت واقعی، در جامعه آمریکا همبستگی وجود دارد.

واژگان کلیدی: ایالات متحده، تلویزیون، خشونت، خشونت تلویزیونی، رسانه

تلویزیون و خشونت

خشونت از دیرباز، جزء عناصر اصلی «اسطوره»، «درام»، «ادبیات» و «فرهنگ عامیانه» بوده است. تأثیر خشونت و وحشت بر زندگی افراد اعم از کودکان و بزرگسالان میزان ج‌رایم و به‌طور کلی کنترل اجتماعی‌پدیده خشونت، نگرانی‌های بسیاری را موجب شده است و تولید انبوه برنامه‌های خشونت‌آمیز و دسترسی آسان به ابزار و مظاهر خشونت و وحشت در رسانه‌های گروهی، این نگرانی را شدت بخشیده است.

امروزه، صاحبان قدرت و سرمایه‌که می‌کوشند با شگردهای تازه، بندهای اسارت را بر دست و پای مردم جهان محکم‌تر کنند به کمک وسایل ارتباط جمعی با تولید داستان‌ها، نمایش‌ها، برنامه‌ها و فیلم‌های مبتذل، مخاطب‌ها را به ماشین‌های مجهز به کنترل از راه دور تبدیل کرده‌اند تا طبق فرمان آنان حرکت کنند. طبیعی است که در چنین شرایطی، رسانه‌ها پیامی جز «بی بندوباری جنسی به علاوه خشونت» برای مخاطبان خود ندارند (بورک^۱، ۱۹۹۱: ۸۴). محتوای خشونت‌بار رسانه‌ها به بروز رفتارهای خشن در افراد جامعه دامن می‌زند و ممنوعیت‌های اخلاقی و اجتماعی را کم رنگ می‌کند. صاحبان ارتباطات، سازوکارهای تحریک‌کننده خشونت را شامل بازدارندگی (کاهش خودداری بینندگان و پذیرش خشونت) و برانگیختگی‌زایی می‌دانند. آنها معتقدند که رسانه‌ها قادرند فنون ارتکاب جرائم را آموزش دهند، جرم را مهیج و لذت‌بخش جلوه دهند، ارضا شدن آنی را ترویج دهند و فرد را به همانندسازی با مجرم ترغیب کنند. سوی دیگر تلویزیون به مثابه رسانه‌های صوتی و تصویری از بدو اختراع، در کشورهای مولکول‌کرد منفی داشته است. استرن^۲ (۱۹۹۱: ۱) معتقد است که با ظهور این پدیده دسترسی مردم به برنامه‌های مستهجن و خشونت‌بار افزایش یافته است. خشونت و وحشت در رسانه‌ها، بیانگر ستیز در روابط اجتماعی است. رسانه‌ها استفاده از زور برای کنترل، منزوی ساختن، سیطره، تحریک یا نابودی را به نمایش می‌گذارند (بومستر^۳، ۱۹۹۹: ۴۱).

1. Burke

2. Stern

3. Bumeister

ژان کازنو^۱، صاحب‌نظر علوم ارتباطات، درخصوص برداشت از مفهوم خشونت می‌گوید، «از دیدگاه ما عمل خشونت‌آمیز، عملی است که با رفتار تهاجمی بخصوص از نظر «جسمانی» یا حداقل «بیانی» همراه باشد» (کازنو، ۱۳۶۴:۱۱۹).

از دهه ۱۹۳۰ تاکنون هزاران پژوهشگر به بررسی جنایت، خشونت و مناقشات گروهی در رسانه‌ها پرداخته‌اند و صدها نفر در کنفرانس‌ها، سمپوزیوم‌ها، کتاب‌ها و نشریات مختلف خلاصه‌ای از این بررسی‌ها را ارائه داده‌اند. بیشتر این بررسی‌ها در آمریکا، کشوری که پژوهش‌های مربوط به نفوذ ارتباطات و رسانه‌ها (به دلیل ملاحظات اقتصادی و اجتماعی) با سرعت و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای همراه بوده، صورت گرفته است (کوپر^۲، ۱۹۹۹: ۱۷).

به نوشته بارکاس^۳ (۱۹۹۹) بیش از ۱۳۰۰ بررسی در زمینه محتوای خشونت‌آمیز ارتباطات صورت گرفته که بیش از نیمی از آنها از سال ۱۹۵۰ به بعد انجام شده است. جنایت و خشونت، بیش از ده درصد از اخبار مطبوعات و رقمی بالاتر از اخبار رسانه‌های صوتی و تصویری ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. نمایش خشونت در رسانه‌های آمریکا (در مقایسه با محتوای رسانه‌ها در برخی کشورهای دیگر) بیشتر به آدم‌کشی و حمله افراد غریبه مربوط می‌شود. به‌گونه‌ای که از هر ده فیلم سینمایی ساخته شده در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، چهار فیلم با خشونت و کشتار همراه بوده است. دو سوم تا سه چهارم تمامی فیلم‌های تلویزیونی که در دهه ۱۹۵۰ و در پربیننده‌ترین ساعات روز به نمایش درمی‌آمد، حدود ۶ تا ۱۰ مورد خشونت را در هر ساعت برنامه نشان می‌داد و این رقم، تقریباً بدون تغییر باقی مانده است. برنامه‌های کودکان (اغلب فیلم‌های کارتونی) سه تا چهار برابر از دیگر برنامه‌های تلویزیونی، خشن‌تر بوده است (همان). بررسی محتوای چندین رسانه از سوی گرینبرگ^۴ (۱۹۹۹) نشان داد، ۱۰ درصد محتوای روزنامه‌ها و نشریات ادواری با شمارگان بالا را مسائل مرتبط با خشونت تشکیل می‌دهد (جنایت و حادثه). درصد خشونت در روزنامه‌ها و

-
1. Kazeno
 2. Cooper
 3. Barkas
 4. Greenberg

مجلات مختلف تفاوت چشمگیری با یکدیگر دارند. حدود ۵۰ درصد کتاب‌های جلد شمیز که در دهه‌های روزنامه‌فروشی عرضه می‌شوند، روی جلد خود خشونت و تصاویر غیراخلاقی را به نمایش گذاشته‌اند.

از سال ۱۹۵۴ به بعد درصد فیلم‌های مربوط به ماجراجویی‌هایی که اواخر روز و اوایل شب رخ می‌دهند افزایش چشمگیری داشته است. کلارک^۱ و گرینبرگ^۲ (۲۰۰۱) در بررسی محتوای آنونس‌های تلویزیونی و سینمایی به این نتیجه رسیدند که در فاصله سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۹، در یک‌سوم از آنونس‌ها، خشونت به تصویر کشیده شده است و این رقم در مورد فیلم‌های تلویزیونی به ۵۰ درصد می‌رسد. همچنین میزان استفاده از واژه‌های شنیع در سال ۱۹۹۹ نسبت به سال ۱۹۸۹، ۵/۵ برابر افزایش پیدا کرده است. همچنین میزان حوادث خشونت‌آمیز روی داده در هر دو سال، تقریباً به یک اندازه بواها شدت خشونت این حوادث، بسیار افزایش یافته است. بر این اساس استفاده از مسائل جنسی، ادبیات رکیک و برنامه‌های خشونت‌آمیز از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۹ به‌طور متوسط در هر ساعت از برنامه‌ها ۳ برابر شده بود (کلارک و گرینبرگ، ۲۰۰۱: ۱۸).

شواهد نشان می‌دهد جرایم جنسی و ادبیات رکیک نیز به‌نحوی عمیق از تلویزیون تأثیر پذیرفته‌اند. سازمان‌های تخصصی نظیر «انستیتوت پزشکی اطفال آمریکا»، رابطه بین تصاویر جنسی و رفتارهای زندگی واقعی را ترسیک کرده‌اند.

نظرسنجی صورت گرفته از افراد ۱۰ تا ۱۶ ساله در سال ۱۹۹۵ نشان داد آنچه در تلویزیون دیده‌اند، آنها را به شرکت در فعالیت‌های جنسی بسیار زودتر از موعد، بی‌احترامی به والدین، دروغ‌گویی و درگیری در رفتارهای خشونت‌آمیز، تشویق کرده است. بیش از دوسوم آنها خود را تحت نفوذ تلویزیون دانسته‌اند و ۷۷ درصد گفتند تلویزیون، رفتارهای جنسی زیادی را پیش از رسیدن آنها به سن ازدواج نشان می‌دهد. ۶۲ درصد نیز اظهار کرده‌اند نمایش رفتارهای جنسی در برنامه‌های تلویزیونی و سینما، هم‌سوسال‌های آنها را تحت تأثیر قرار داده تاهنگامی که هنوز در سن بسیار پایینی هستند، روابط جنسی داشته باشند. دوسوم از این افراد نیز برنامه‌های خاصی را ذکر کرده‌اند که موجب بروز اختلال در خانواده، مانند تشویق بی‌احترامی بوالدین می‌شود (به نقل از کیتایاما، ۱۹۹۷).

1. Clark

2. Kitayama

بیشتر امریکایی‌ها معتقدند که رفتار جنسی، بیش از اندازه در برنامه‌های تلویزیون نشان داده می‌شود. تحقیقی که در سال ۱۹۹۴ انجام شد، نشان داد ۷۵ درصد مردم امریکا احساس می‌کنند تلویزیون در بسیاری از موارد مسائل جنسی را بی‌پرده به نمایش می‌گذارد. به علاوه ۸۵ درصد معتقدند، تلویزیون در «تنزل ارزش‌ها» فعال است و این جای شگفتی ندارد.

طولانی‌ترین مطالعه بر روی خشونت تلویزیونی را «گربنر»^۱ انجام داده است. تحقیق تأثیرگذار او نشان می‌دهد تماشاگران افراطی تلویزیون، زندگی را سازگار با صحنه‌هایی که در تلویزیون دیده‌اند تلقی می‌کنند. زمانی که تماشاگران می‌شنود استنباطی را که از دنیا دارند با تصاویری که در تلویزیون دیده‌اند تطبیق دهند، بیش از پیش منفعل، وحشت‌زده و مضطرب می‌شوند. گربنر این امر را «سندروم دنیای خبیث» می‌نامد.

تحقیقات گربنر (۱۹۸۶) نشان می‌دهد، کسانی که به میزان زیادی تلویزیون تماشا می‌کنند، بیش از دیگران:

- درباره احتمال قربانی شدن در جنایت، مبالغه می‌کنند.

- باور دارند که در محله ناامنی زندگی می‌کنند.

- باور دارند که ترس از جنایت یک مشکل فردی بسیار جدی است.

- میزان جنایت را فزاینده فرض می‌کنند، حتی اگر این‌گونه نباشد.

از دهه ۱۹۶۰ تاکنون مطالعات، کنفرانس‌ها و کتاب‌های بی‌شماری به بررسی ابعاد ماهیت خشونت در برنامه‌های تلویزیونی کشورهای مختلف جهان پرداخته‌اند که بسیاری از آنها در این نوشته مورد استناده قرار گرفته‌اند. کتاب‌های متعددی که از سوی دولت امریکا، کمیسیون سلطنتی کانادا در زمینه خشونت دصنعت تلویزیون، بنگاه سخن‌راکنی انگلیس (بی‌بی‌سی)، رادیو اسوریگس و رادیو - تلویزیون ایتالیا منتشر شده، مؤید توجه کشورهای مختلف به این مسأله است. گربنرگ (۱۹۸۰)، سریال‌های تلویزیونی را در سه دوره زمانی مختلف مورد بررسی قرار داد و متوجه شد که نمایش خشونت (به معنی تهاجم فیزیکی) بین ساعت ۸ تا ۹ شب بیش از ۹ مورد، در فاصله ۹ تا ۱۱ شب بیش از ۱۲ مورد و در برنامه کودکان صبح روز یکشنبه ۲ مورد در ساعت بوده است

1. Gerbner

طولانی‌ترین و کامل‌ترین بررسی در زمینه محتوای برنامه‌های تلویزیونی و تأثیر این برنامه‌ها بر برداشت بینندگان از سوی گروه پژوهشی شاخص‌های فرهنگی، در دانشگاه پنسیلوانیا صورت گرفته است. این گروه که در سال ۱۹۶۷ به سفارش کمیسیون ملی بررسی علل خشونت و راهکارهای جلوگیری از آن کار خود را آغاز کرد تا به امروز هر سال محتوای فیلم‌های تلویزیونی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و هر چند یک بار در بین مخاطبان به نظرخواهی می‌پردازد. این گروه پژوهشی شواهد و یافته‌های تحقیقاتی خود را که حاصل ۱۰ سال تحقیق در زمینه تلویزیون بود، در اختیار سازمان پزشکی قانونی، کمیته علمی - مشورتی اداره پزشکی قانونی در زمینه تلویزیون و رفتار اجتماعی چندین کمیسیون قانونگذاری قرار داد. گروه پژوهشی شاخص فرهنگی، موضوع خشونت در تلویزیون را به عنوان سناریویی از روابط اجتماعی با نکات بالقوه آموزنده مورد توجه قرار داده است. این بررسی، خشونت را مضروب ساختن و کشتن یا تهدید به این گونه اعمال به هر شکل و تحت هر شرایطی تعریف می‌کند. نتایج به دست آمده از بررسی‌های گونبر و همکارانش نشان داد موضوع شخصیت پردازی، حوادث و سرنوشت در دنیای دراماتیک تلویزیون از ثبات چشمگیری برخوردار است.

شاخص خشونت موجود در برنامه‌های تلویزیونی، نشان می‌دهد در سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ میزان خشونت (که بررسی آن از سال ۱۹۶۷ آغاز شده بود) به بالاترین حد خود رسیده است. از هر ده برنامه پخش شده در ساعات پربیننده، هشت برنامه حاوی صحنه‌های خشن بوده است و میزان صحنه‌های خشن در هر ساعت تقریباً به هشت مورد رسیده است. در حالی که تا آن زمان میانگین صحنه‌های خشن در این دوره ۱۹ ساله در هر ساعت ۶ مورد بوده است (گرنبر و گراس^۱، ۱۹۸۶: ۱۱۲).

«گرنبر» و «گراس» (۱۹۸۶) دریافتند که نمایش خشونت در ساعات پربیننده تلویزیون، در ایجاد ترس تماشاگران افراطی نسبت به خطرات دنیای واقعی نقش مهمی ایفا می‌کند برای مثال، تماشاگران افراطی، در مقایسه با تماشاگران معمولی تمایل کمتری به اعتماد نسبت به دیگران دارند. همچنین تماشاگران افراطی تلویزیون، در محتمل شمردن اینکه قربانی یک جنایت خشونت‌آمیز شوند، افراط می‌ورزند.

«گرنبر» و «گراس» اظهار می‌دارند: «فرض کنید در سن ۱۲ سالگی، روزانه ۶ ساعت را در یک سینمای محلی سپری می‌کنید. هیچ پدر و مادری هم نیستند که از این کار جلوگیری کنند. از میان کودکانی که به عنوان نمونه مورد مطالعه ما انتخاب شده بودند، نزدیک به نیمی از ۱۲ ساله‌ها، به‌طور متوسط روزانه ۶ ساعت یا بیشتر تلویزیون تماشا می‌کردند». این بدان معنی است که بخش بزرگی از جوانان امریکایی، در گروه تماشاگران افراطی تلویزیون قرار دارند. به اعتقاد گرنبر و گراس، تصور این گروه نسبت به جهان، به‌نحو عمیقی تحت‌تأثیر تلویزیون شکل گرفته است. آنان نتیجه گرفته‌اند «در شرایطی که بزرگسالان، واقعیت تلویزیون را این‌گونه می‌پذیرند، تأثیر تلویزیون بر کودکان را به‌راحتی می‌توان درک کرد. کودکان امریکایی پیش از آنکه به مدرسه بروند، چند سالی را در یک مهدکودک الکترونیک می‌گذرانند».

در مجموع می‌توان گفت، تماشای تلویزیون، هم بزرگسالان و هم کودکان را به‌نحوی نامطلوب تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. جهان‌بینی ما و رفتارهای ناشی از آن، می‌تواند تحت‌تأثیر چیزی باشد که در تلویزیون می‌بینیم. به عبارت دیگر، انسان در عصر جدید، با ویژگی ظهور وسایل ارتباطی نوین به مراتب بیش از گذشته در معرض بمباران پیام‌های رسانه‌ای است که در بسیاری موارد، بهترین و پذیرفتنی‌ترین روش حل مسائل و مشکلات را با پیام‌های خشونت‌بار ارائه می‌کنند.

تأثیرات خشونت تلویزیونی بر کودکان و نوجوانان

امروزه بیشترین قربانیان پیام‌های نامطلوب و خشونت‌بار رسانه‌ها را - اعم از روزنامه، کتاب، مجله، تلویزیون، فیلم، ویدئو و بازی‌های رایانه‌ای - کودکان و نوجوانان تشکیل می‌دهند (اعزازی، ۱۳۷۲).

از نظر اغلب این رسانه‌ها، پذیرفتنی‌ترین راه غلبه بر مشکلات، توسل به زور و خشونت است. از میان سایر رسانه‌ها، تلویزیون بیشترین تأثیر را بر کودکان و نوجوانان دارد. براساس تحقیقات صورت گرفته، کودکان بیشترین اوقات خود را کنار تلویزیون می‌گذرانند. برای نمونه، براساس تحقیق انجمن پزشکی آمریکا، کودکان امریکایی پس از فعالیت‌های مربوط به مدرسه، بیشترین اوقاتشان را صرف تماشای تلویزیون می‌کنند و به این ترتیب در هر سال شاهد ۱۴ هزار صحنه غیراخلاقی، ۲۰ هزار آگهی تجاری و بیش از ۲۰۰ هزار صحنه و

تصویر اعمال خشونت‌بار (پیش از رسیدن به سن ۱۸ سالگی) هستند. حتی کارتون‌ها و آگهی‌های تجاری نیز به‌طور متوسط در هر ساعت، حاوی ۲۵ صحنه از اعمال خشونت‌بار هستند، در حالی که امروزه اکثر کودکان و نوجوانان و حتی بزرگسالان، شخصیت‌های رسانه‌ای را به عنوان الگوی اعمال و رفتار خود برمی‌گزینند و اکثر این قهرمانان رسانه‌ای که در مقاطع زمانی خاص همه رسانه‌ها را به تسخیر در می‌آورند، در محیطی کاملاً غیرواقعی و تنها از طریق رفتار و اعمال خشونت‌آمیز بر امور فائق می‌آیند (بورکاک، ۱۹۹۵: ۸۶).

این معضل، همراه با روند جهانی شدن، تنها به رادیو و تلویزیون و جراید محدود نمی‌شود چنان‌که در حال حاضر رسانه‌های نوین ارتباطی را نیز محمل جدید خود ساخته است. برای مثال، اینترنت به عنوان رسانه نوین ارتباطی با گستره وسیع که استفاده از آن امروزه در بین خانواده‌ها و به‌خصوص نوجوانان بسیار رایج است، در عین حال که عرضه‌کننده اطلاعات مثبت و مفید است در بسیاری از موارد می‌تواند حامل پیام‌های خشونت‌بار و خطرناک باشد. بنابر مطالعات متعدد، خشونت رسانه‌ای تأثیرات ناهنجار مختلفی بر مخاطبان بویژه کودکان و نوجوانان دارد. خشونت رسانه‌ای، بویژه به کودکان زیر ۸ سال صدمات روحی و جسمی جبران‌ناپذیری وارد می‌کند؛ زیرا آنان نمی‌توانند به راحتی تفاوت بین دنیای حقیقی و خیالی را درک کنند (شفیعی، ۱۳۸۵: ۲۴).

از این رو خشونت رسانه‌ای از راه‌های مختلفی چون بروز و افزایش رفتار غیر اجتماعی و تهاجمی، ترس از قربانی شدن، کاهش حساسیت در برابر اعمال خشونت‌بار و قربانیان خشونت و تمایل بیشتر به انجام اعمال خشونت‌بار در دنیای حقیقی، بر کودکان و نوجوانان تأثیر می‌گذارد.

هرچند بیشترین توجه پژوهشگران بر چگونگی تأثیر خشونت رسانه‌ها بر رفتارهای کودکان و بزرگسالان متمرکز شده است، شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد تماشای خشونت موجب افزایش ترس و عصبانیت در تماشاگران کودک و نوجوان می‌شود. برای مثال، در سال ۱۹۹۸ در «آهایو»، تحقیقی بر روی بیش از ۲۰۰۰ نفر از دانش‌آموزان کلاس‌های دوم تا هشتم نشان داد هر چه بر تعداد ساعات تماشای تلویزیون در شبانه‌روز افزوده شود، بروز علائم ناراحتی‌های روانی از قبیل عصبانیت، افسردگی و فشارهای روانی بیش از حد نیز افزایش می‌یابد (به نقل از دیویس، ۲۰۰۱).

تحقیق صورت گرفته در سال ۱۹۹۹، در «ردایلند» نیز که به بررسی حدود ۵۰۰ نفر از والدین بچه‌های کودکستانی پرداخت، نشان داد میزان تماشای تلویزیون (بویژه پیش از خواب) و داشتن تلویزیون در اتاق خواب، به نحو چشمگیری با رواج اختلالات خواب در ارتباط است. در واقع، ۹۰ درصد از والدین مورد تحقیق قرار گرفته، گزارش داده‌اند تماشای تلویزیون از سوی کودکان، حداقل یک بار در طول هفته موجب کابوس دیدن آنها می‌شود و سرانجام یک پژوهش ملی که در سال ۱۹۹۹ انجام شد، آشکار ساخت ۶۲ درصد والدین کودکان ۱۷ - ۲ ساله گفته‌اند که کودکان آنها از صحنه‌ای که در یک برنامه تلویزیونی یا فیلم دیده‌اند، ترسیده‌اند (بیران، ۱۳۸۶، ص ۶۸).

برخی کارشناسان، از جمله پروفیسور هوسمان^۱ (۱۹۹۱) از دانشگاه میشیگان، معتقدند، «شواهد پنجاه ساله نشان می‌دهد، مشاهده خشونت تلویزیونی باعث می‌شود کودکان رفتار خشن‌تری داشته باشند و این تأثیر در سال‌های بعد یعنی بزرگسالی نیز باقی بماند». پژوهشگران دیگری همچون جاناتان فریدمن^۲، (۱۹۹۹) از دانشگاه تورنتو، معتقدند، «شواهد علمی نشان نمی‌دهند که تماشای خشونت به تولید خشونت یا حتی کاهش حساسیت نسبت به آن در افراد شود».

خشونت تلویزیونی و خشونت واقعی

در گذشته نه چندان دور، بحث در مورد «خشونت» در رسانه‌ها، محدود به توصیف زدوخوردهای شدید فیزیکی، تیراندازی و امثال آن بود و هنگامی که شخصی با استفاده از نیروی تهدید و خشونت فیزیکی بر دیگری غلبه می‌یافت این تعریف «خشونت» روانی را نیز شامل می‌شد اما بعدها این تعریف گسترش بیشتری یافت و «بی‌حرمتی‌ها»، را نیز چه به صورت حقیقی و چه به شکل تهدید دربر گرفت (بانگ^۳، ۱۹۹۱: ۲).

1. Housman

2. Freedman

3. Young

«خشونت تلویزیونی به تنهایی مسری‌ترین گرایش‌های تجاوزی و رفتار غیراجتماعی نیست اما از جمله عوامل خطرناک در این زمینه به شمار می‌رود. در حقیقت، بیشتر مطالعات بر این توافق دارند که روابطی ضعیف اما مثبت بین نمایش خشونت در تلویزیون و بروز آن در رفتار واقعی انسان‌ها وجود دارد» (شورت^۱، ۱۹۹۶: ۱۵).

تحقیقات صورت گرفته در مورد نمایش بیش از حد خشونت در تلویزیون نشان داده است بیش از ۲۰ سال نمایش خشونت در سه شبکه تجاری مهم ایالات متحده، سطح آن را به نحو بارزی افزایش داده است. در پربیننده‌ترین زمان نمایش، میانگین رفتارهای خشونت‌آمیز در ۲۰ ساله‌ها، ۵/۴ درصد در هر ساعت بوده است (همان).

برخی از متخصصان همچون جرج گربنر که خشونت در برنامه‌سازی تلویزیون را دنبال می‌کنند، رفتار خشونت‌آمیز را به عنوان عمل (یا تهدید) صدمه زدن یا کشتن کسی، مستقل از روش به‌کار رفته و شرایط موجود تعریف می‌کنند و به این ترتیب خشونت کارتونی را هم در مجموعه داده‌های خود قرار می‌دهند اما برخی دیگر خشونت کارتونی را به دلیل تصویرسازی غیرواقعی و کمی‌به‌طور خاص از تحقیقات خود خارج می‌کنند.

محققان در نوع رابطه‌ای که داده‌ها فراهم می‌کنند، اختلاف نظر دارند. برخی می‌گویند مشاهده خشونت رسانه‌ای موجب پرخاشگری می‌شود و برخی دیگر معتقدند این دو با هم در ارتباطند اما هیچ رابطه علی و معلولی بین آنها وجود ندارد. (برای مثال ممکن است هر دو از عامل سومی نشأت گرفته باشند). دیگران هم عقیده دارند که براساس داده‌ها هیچ گونه ارتباطی بین این دو وجود ندارد.

در طول سال‌ها، تجربیات آزمایشگاهی مشابه همواره نشان داده‌اند که در معرض خشونت بودن، افزایش ضربان قلب، فشار خون یا تنفس و تمایل بیشتر به استفاده از شوک الکتریکی برای تنبیه یا ضربه زدن به دیگران را به دنبال دارد. هر چند این دسته تحقیقات، به دلیل تمرکز بر نتایج کوتاه مدت و طبیعت ساختگی محیط مورد مشاهده، مورد انتقاد واقع شده‌اند.

محققان دیگری تلاش کرده‌اند ارتباطی بین خشونت رسانه‌ای و پرخاشگری بیرون از آزمایشگاه برقرار کنند. برای مثال، شماری از پرسشنامه‌ها نشان می‌دهند

ضریب پرخاشگری در کودکان و جوانانی که ابراز تمایل بیشتری به برنامه‌های خشن داشته‌اند، در مقایسه با کسانی که برنامه‌های آرام‌تر را می‌پسندیده‌اند بالاتر بوده است. هوسمان پس از بررسی مطالعات صورت گرفته در استرالیا، فنلاند، لهستان، اسرائیل، هلند و امریکا گزارش می‌دهد، «کودکی بیشترین احتمال ابراز خشونت را دارد که اغلب اوقات برنامه‌های تلویزیونی خشونت‌آمیز را تماشا می‌کند، باور دارد این فیلم‌ها زندگی را آن گونه که هست تصویر می‌کنند و یا به شدت با شخصیت‌های خشن فیلم هم‌ذات‌پنداری دارد» (هوسمان، ۱۹۹۱: ۱۲۹).

مطالعه‌ای که در سال ۲۰۰۳ از سوی بنیاد خانواده کیسر^۱ صورت گرفت نشان می‌داد تقریباً نیمی از (۴۷ درصد) والدینی که کودکان بین ۴ تا ۶ ساله دارند، از تقلید رفتارهای خشن تلویزیون از سوی فرزندان خود خبر داده‌اند.

مطالعه تازه‌ای به بررسی تأثیرات رسانه‌های جدید بر رفتار کودکان می‌پردازد. اندرسون^۲ و بوشمن^۳، از دانشگاه آیووا، دهه‌ا تن از کسانی را که با بازی‌های ویدئویی می‌پرداختند مورد مطالعه قرار دادند. آنان در سال ۲۰۰۱، گزارش کردند کودکان و نوجوانانی که حتی برای مدتی کوتاه سرگرم بازی‌های ویدئویی خشونت‌آمیز، می‌شوند، تمایل بیشتری به رفتار پرخاشگرانه در دنیای واقعی دارند؛ این بازی‌ها هم بر کودکان پرخاشگر و هم بر بچه‌های آرام تأثیر منفی دارد.

در سال ۲۰۰۳، اندرسون و همکاران دانشگاه‌ی‌اش، از بخش خدمات انسانی تگزاس در گزارشی به این یافته رسیدند که ترانه موسیقی‌های خشن به افکار وحشیانه و احساسات خصمانه در ۵۰۰ دانشجو انجامیده است. آنها نتیجه گرفتند «اکنون دیگر دلایل تجربی و شواهد خوبی در دست است که انتظار داشته باشیم ترانه‌های موسیقی نیز همچون مشاهده خشونت در تلویزیون و سینما و بازی‌های ویدئویی خشن که تحقیقات اخیر بیانگر تأثیرات آشکار آن است، بر رفتار خشونت‌آمیز تأثیرگذارند» (شفیعی، ۱۳۸۵، ص ۴۵).

پروفسور مونر لکوکویتز نیز یافته‌های مشابهی را در سال ۱۹۷۱ منتشر کرد. وی با گروهی از کودکان هشت ساله مصاحبه کرده بود و دریافته بود پسرانی که برنامه‌های

1. Kaser

2. Anderson

3. Bushman

خشونت‌آمیز بیشتری از تلویزیون دیده بودند، تمایل بیشتری به رفتار تند و پرخاشجویانه در دنیای واقعی داشتند. ده سال بعد، زمانی که او همان پسرها را مورد مصاحبه قرار داد، دریافت هر چه برنامه‌های تماشا شده در هشت سالگی خشن‌تر بوده‌اند، رفتار تندتری در هجده سالگی بروز داده شده است (لفکویتز^۱، ۱۹۷۱: ۱۴۲). پروفیسور جفری جانسون^۲، استاد دانشگاه کلمبیا، دریافت است که این تأثیر تنها محدود به برنامه‌های خشن نمی‌شود. از سال ۱۹۷۵، جانسون ۷۰۷ خانواده را در شمال نیویورک تحت نظر قرار داد و در سال ۲۰۰۲، در گزارش خود اعلام کرد، کودکانی که در ۱۴ تا ۱۶ سالگی روزانه ۱ تا ۳ ساعت تلویزیون تماشا می‌کرده‌اند، در بزرگسالی، ۶۰ درصد بیشتر از کسانی که میزان کمتری از برنامه‌های تلویزیون را تماشا کرده‌اند، در دعواها و منازعات شرکت داشته‌اند (جانسون، ۱۹۷۵: ۲۳).

به این ترتیب جان مورای^۳، استاد دانشگاه ایالتی کانزاس، نتیجه می‌گیرد «معقول‌ترین تفسیر از این الگوی ارتباطی آن است که تمایل اولیه به برنامه‌های خشونت‌آمیز تلویزیون و سایر رسانه‌ها، یکی از عوامل بروز رفتارهای خشن و ضداجتماعی در پسر نوجوانان شده است» (به نقل از شفیع، ۱۳۸۵).

محققان همچنین ارتباط بین خشونت رسانه‌ای و خشونت واقعی را با آزمایش وضعیت جوامع قبل و بعد از ورود تلویزیون مورد پیگیری قرار داده‌اند. در اواسط دهه ۱۹۷۰، ویلیامز^۴، استاد دانشگاه بریتیش کلمبیا، روستای دورافتاده‌ای در این منطقه را پیش و پس از ورود تلویزیون به آن مورد مطالعه قرار داد. او دریافت که دو سال پس از ورود تلویزیون، حوادث خشونت‌آمیز ۱۶۰ درصد افزایش یافته است (همان). دو محقق به نام‌های برگ^۵ و برینک^۶ نیز در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، به مطالعه سه جامعه در شمال مانیتوبا پرداختند. یافته‌های آنان حاکی از این بود که چهار

-
1. Lefkowitz
 2. Janson
 3. Morai
 4. Williams
 5. Berg
 6. Breank

سال پس از ورود تلویزیون به یکی از این جوامع، درگیری‌های همراه با ضرب و جرح در بین کودکان به نحو چشمگیری افزایش پیدا کرده است. جالب آن است که چند روز پس از پخش اولین قسمت از مجموعه «روزهای خوش» که در آن یکی از شخصیت‌ها به گانگسترهای شیاطین سرخ می‌پیوست، کودکان این جامعه، گروه‌های رقیبی به نام «شیاطین سرخ» و «شیاطین سبز» تشکیل دادند که درگیری‌های بین این دو، فضای مدرسه را نیز به‌طور جدی مختل کرده بود (برگ و برینک، ۱۹۹۳: ۱۴۰).

سنتروال^۱ (۱۹۷۵) اشاره می‌کند که افزایش ناگهانی میزان قتل در امریکای شمالی در (سال ۱۹۵۵) پس از ورود تلویزیون به منازل این کشور روی داده است. او برای آزمایش فرضیه خود، میزان قتل در افریقای جنوبی را تا پس از سال ۱۹۷۵ که ورود تلویزیون از سوی دولت ممنوع شده بود، بررسی کرد و دریافت که دوازده سال پس از رفع این ممنوعیت، میزان قتل و جنایت به نحو سرسام‌آوری افزایش یافته است (همان). اما فریدمن (۱۹۹۹)، معتقد است که تلویزیون ژاپن یکی از خشن‌ترین رسانه‌های تصویری جهان است، با این حال این کشور نسبت به کشورهای دیگری چون کانادا و امریکا که در مقام مقایسه، خشونت کمتری در تلویزیون خود دارند، از نرخ قتل بسیار پایین‌تری برخوردارند.

مطالعات دهه ۱۹۷۰ نشان می‌دهد افرادی که همواره در معرض خشونت رسانه‌ای بوده‌اند، هنگام مشاهده خشونت‌های دنیای واقعی کمتر آزرده می‌شوند و احساس ترحم کمتری نسبت به قربانی دارند. برای مثال، پروفیسور وی بی کلاین^۲ و همکارانش پسران جوانی را طی یک دوره دو ساله تحت نظر قرار دادند و در سال ۱۹۷۳، گزارش کردند که آن دسته از پسرانی که بیش از ۲۵ ساعت در هفته تلویزیون تماشا می‌کرده‌اند، نسبت به پسرانی که ۴ ساعت در هفته یا کمتر به تماشا ی تلویزیون می‌پرداخته‌اند، کمتر در مقابل خشونت دنیای واقعی تهییج می‌شدند. بازبینی‌های مولیتر^۳ و هوش^۴ در سال ۱۹۹۴ نیز مؤید این امر بود که احتمال تحمل رفتار خشونت‌آمیز در دنیای واقعی،

1. Sentrowal

2. Klain

3. Muliter

4. Housh

در کودکانی که پیش از این به تماشای محتویات خشونت‌آمیز فیلم‌ها و نمایش‌های تلویزیون پرداختند، بیشتر است (بیران، ۱۳۸۶: ۹۲). برنامه‌های تلویزیون آمریکا، هم‌واره آکنده از خشونت بوده است. عموم مردم امریکایی سال‌های ۹۵ و ۱۹۹۶، در هر ساعت شاهد ۲۷ صحنه خشونت‌آمیز بوده‌اند (رتبه سوم از لحاظ میزان خشونت از زمان اختراع تلویزیون). در قبال هر ده شخصیت بازیگر مرد که در برنامه‌های پخش شده اشبکه‌های تلویزیونی در ساعات پربیننده‌ست به اعمال خشونت‌آمیز زده‌اند، یازده مرد در جامعه، قربانی خشونت شده‌اند اما در قبال هر ۱۰ هنرپیشه زن که به اقدامات خشونت‌آمیز دست زده‌اند، ۱۶ زن در جامعه قربانی خشونت شده‌اند. از آنجا که فیلم‌های هیجان‌انگیز تلویزیونی بر اقبال فرودست جامعه تأثیر بیشتری ~~هست~~ این اقبال بهای سنگین‌تری بابت اقدامات خشونت‌آمیز می‌پردازند همچنان که زنان خارجی و زنان وابسته به گروه‌های اقلیت، بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند. در قبال هر ۱۰ شخصیت تلویزیونی که به اقدامات خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند تعداد قربانیان خشونت در بین زنان خارجی و زنان وابسته به گروه‌های اقلیت، به ترتیب ۲۱ و ۲۲ نفر می‌رسد (شورت، ۱۹۹۶: ۱۶).

بررسی تطبیقی برنامه‌های تلویزیون آمریکا، انگلیس، سوئد و اسرائیل که به سفارش اداره پزشکی قانونی آمریکا صورت گرفت، نشان دهنده فیلم‌های هیجان‌انگیز به نمایش درآمده در تلویزیون آمریکا در مقایسه با برنامه‌های تلویزیونی سه کشور دیگر با خشونت بیشتری همراه بوده است. میزان خشونت در برنامه‌های مشابه تلویزیونی ~~طین~~ چهار کشور تفاوت چندانی با یکدیگر نداشته است بلکه تعداد فیلم‌های تلویزیونی پرهیجان و کارتونی‌های وارداتی از آمریکا که خشن‌ترین برنامه‌های تلویزیونی به‌شمار می‌روند؛ در تعیین میزان خشونت عامل اصلی تلقی می‌شوند. برای مثال فیلم‌های پرهیجان و ماجراجویانه حدوداً ۳۰ درصد فیلم‌های امریکایی را تشکیل می‌دهند در حالی که تعداد این گونه برنامه‌ها در انگلیس بالغ بر ۱۹ درصد است و به این ترتیب میزان خشونت به نمایش درآمده در فیلم‌های تلویزیونی ساخت انگلیس در مجموع به مراتب کمتر از فیلم‌های امریکایی است (هوسمان، ۱۹۹۱: ۱۲۹).

کامبر باج^۱ (۱۹۸۷) در یک بررسی جداگانه برنامه‌های بی‌بی‌سی و برنامه‌های شبکه رادیو - تلویزیونی آی‌بی‌ای که ماهیت تجاری بیشتری دارند و میزان خشونت موجود در

برنامه‌های وارداتی از آمریکا را، مقایسه کرده است این بررسی نشان می‌دهد میزان خشونت در برنامه‌های جدید بی‌بی‌سی کاهش یافته و به ۱/۱ اقدام خشونت‌آمیز در ساعت رسیده است در حالی که میانگین اقدامات خشونت‌آمیز در برنامه‌های تلویزیون آی‌بی‌ای به ۲/۱ صحنه خشونت‌آمیز در ساعت می‌رسد. برنامه‌های وارداتی از آمریکا، تقریباً سه برابر خشونت‌آمیزتر از برنامه‌های تولید شده در انگلیس هستند (به نقل از شفیع، ۱۳۸۳). بررسی‌های انجام شده در کانادا نیز نشانی ندهد که در اغلب موارد، شورای نظارت و تلفیق برنامه‌ها نه تنها عامل تعیین‌کننده در میزان خشونت به نمایش درآمده در رسانه‌های این کشور است، بلکه در مواردی در تعیین ماهیت این گونه خشونت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند. بلومر^۱ (۱۹۷۸) با بررسی فیلم‌های تلویزیونی به این نتیجه رسید که از مجموع رویدادهای توأم با کشمکش ۵۰ درصد با برخوردهای خشونت‌آمیز همراه است و میانگین صحنه‌های خشن در هر فیلم به ۱۳/۵ مورد می‌رسد. فیلم‌های غیر کانادایی تقریباً دو برابر خشن‌تر از فیلم‌های ساخته شده در کانادا هستند. این گونه رویدادهای خشونت‌آمیز اغلب در فیلم‌های حادثه‌ای و هیجالتگیز از جمله فیلم‌های جنایی بیشتر از انواع دیگر فیلم‌ها به نمایش گذاشته می‌شود. یکسوم از حوادث خشن به درگیری بین ملیت‌ها و گروه‌های مختلف قومی و نژادی اختصاص داشته است (اسلا بلومر، ۱۹۷۸: ۱۰).

بررسی‌ها نشان می‌دهد، رسانه‌های آمریکایی در مقایسه با رسانه‌های کانادایی، بیشتر بر آدم‌کشی و دیگر شکل‌های خشونت فیزیکی تأکید دارند و رسانه‌های کانادایی به انواع دیگری از خشونت مانند خسارات وارد به اموال و دارایی‌ها توجه می‌کنند. خشونت فیزیکی مستقیم (از جمله حوادث و رویدادهای طبیعی یا ناشی از عملکرد انسان) در تلویزیون حدود ۱۰ درصد بیشتر از روزنامه‌ها انعکاس می‌یابد. تلویزیون در مقایسه با مطبوعات، با پرداختن به مسائلی مانند منافع شخصی و انحراف‌ها، نقش موثرتری در شخصی کردن خشونت ایفا می‌کند (همان).

بررسی انجام شده از سوی بلومر، در کانادا در زمینه خشونت موجود در برنامه‌های صبح یکشنبه تلویزیون در سال ۱۹۷۸، نشان داد بیشتر خشونت‌ها (۹۶ درصد سریال‌ها و ۸۸ درصد فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی) به برنامه‌های وارداتی مربوط می‌شود. بلومر

(۱۹۷۸) در بررسی ۱۰۹ برنامه تلویزیونی مورد علاقه سه گروه سنی از بینندگان کانادایی، نشان داد که ۷۶ درصد از آنها در آمریکا و ۲۲ درصد دیگر در کانادا تولید شده‌اند. میزان خشونت فیزیکی، لفظی یا روانی این برنامه‌ها و برخی از کارتون‌ها حدود ۹ مورد در ساعت بوده‌است. پیامدهای اقدامات خشونت‌آمیز به ندرت به تصویر کشیده شده‌اند.

بررسی محتوای برنامه‌های تلویزیون استرالیا (۱۹۸۴) نیز نشان می‌دهد ۵۰ درصد از برنامه‌های تلویزیونی، حاوی صحنه‌های خشونت‌آمیز بوده‌اند که این تعداد، از میزان خشونت برنامه‌های تلویزیون آمریکا و ژاپن، کمتر و با برنامه‌های تلویزیون کانادا و انگلیس، برابر است.

بر اساس مطالعه گیلپین^۱ (۱۹۹۷)، درباره محتوای برنامه‌های تلویزیون نیوزیلند، میزان خشونت در برنامه‌های عصر و شامگاه، ۷ مورد در ساعت بوده است (از ۹۹ برنامه مورد مطالعه، تنها ۵ برنامه ساخت نیوزیلند بوده است).

همچنین بهوسیله‌های گرینبرگ (۱۹۹۹) در زمینه آشنایی ساکنان شهر کری (در شمال کانادا) با تلویزیون، نشان داد که تماشای تلویزیون به افزایش پر خاشگری انجامیده است.

هنینگان^۲ و همکارانش (۱۹۸۲) نیز با مطالعه آمار موجود در زمینه آدم‌کشی و حملات خشونت‌آمیز، در فاصله سال‌های ۵۲-۱۹۴۹ در ۳۴ شهر آمریکا که تماشای تلویزیون در آنها رواج داشت و ۳۴ شهر مشابه دیگر که تعداد تلویزیون در آنها اندک بود، به این نتیجه رسیدند که بین تماشای تلویزیون و آدم‌کشی هیچ نوع ارتباطی وجود ندارد.

بررسی‌های فیلیپس و همکارانش (۱۹۸۱، ۱۹۸۰، ۱۹۷۹، ۱۹۷۴) نشان داد که بین خشونت تلویزیونی و برخی از اقدامات خشونت‌آمیز در زندگی واقعی، نوعی ارتباط خاص وجود دارد. در یک بررسی جداگانه، برای یافتن رابطه بین تعداد خودکشی‌ها و انتشار خبرهای مربوط در صفحه اول روزنامه‌ها، اعداد و ارقام مربوط به خودکشی‌های هر ماه، در روزنامه‌های نیویورک دیلی نیوز، شیکاگو تریبیون و دیلی میروور لندن جمع‌آوری شد و مورد ارزیابی قرار گرفت. این بررسی نشان داد تعداد خودکشی‌ها، به

1. Gilpin

2. Heningan

نسبت افزایش پوشش خبری این گونه اخبار در این سه روزنامه ، افزایش یافته است (فیلیپس^۱، ۱۹۸۴: ۲۵).

در یک بررسی دیگر برای ارزیابی نظریه تقلید، تعداد مرگ و میر روزانه ناشی از حوادث رانندگی در کالیفرنیا^۳(۱۹۷۱-۱۹۶۶) و اخبار مربوط به خودکشی‌ها که در تلویزیون اعلام شده بود، مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت. سه روز پس از اعلام خبر یک خودکشی، تعداد مرگ و میر ناشی از حوادث رانندگی ۳۱ درصد افزایش یافت. هر چه پوشش خبری خودکشی افزایش می‌یافت، تعداد تلفات ناشی از حوادث رانندگی نیز بیشتر می‌شد (به نقل از کوپر^۲، ۱۹۹۸).

بررسی‌های بیشتر در این زمینه، رابطه مشابهی را بین پوشش خبری گسترده در مورد آدم‌کشی، تظاهر به خودکشی، مسابقات مشت زنی و احکام اعدام صادر شده از سوی دادگاه‌ها نشان داد. خشونت در رسانه‌ها، بدون توجه به ماهیت واقعی یا ساختگی آن، به افزایش کوتاه مدت پیامدهای خشونت‌آمیز منجر می‌شود. در پی انتشار گسترده خبرهای مربوط به خودکشی در تلویزیون، تعداد خودکشی‌ها افزایش یافت که این میزان در بین نوجوانان بیشتر از افراد بالغ بود (کوپر، ۱۹۹۹: ۶۱).

بررسی‌های فیلیپس و همکارانش در زمینه احتمال منجر شدن خشونت رسانه‌ای به افزایش آدم‌کشی، خودکشی و دیگر انواع خشونت، از سوی برخی پژوهشگران تکرار شد و در مواردی نیز مورد انتقاد قرار گرفت. یکی از ایرادها این بود که تکرار بررسی، نتایج قبلی را تأیید نمی‌کرد زیرا در بررسی قبلی یک مورد از قرار گرفتن در معرض خشونت رسانه‌ای، به جای قرار گرفتن پی‌درپی در برابر چنین خشونتی ملاک قرار گرفته بود. اما یافته‌های مطالعه دیگری که به بررسی تأثیر یک فیلم تخیلی شش قسمتی، درباره خودکشی در جمهوری فدرال آلمان پرداخته است قرار گرفتن پی‌درپی در معرض خشونت تلویزیونی را تأیید می‌کند. بررسی‌ها نشان می‌دهد قرار گرفتن مداوم در برابر خشونت برنامه‌های تلویزیونی، حتی اگر به‌طور مستقیم به اقدامات خشونت‌آمیز و مخرب در بین مردم منجر نشود، دست‌کم انگیزه خشونت را در بین آنان فراهم می‌آورد (شورت، ۱۹۹۶: ۱۷).

1. Philips

2. Cooper

بحث و نتیجه‌گیری

خشونت، پدیده‌ای خطرناک و در عین حال بسیار شایع در عصر حاضر است. در جوامع کنونی، تلویزیون تأثیرگذارترین عامل در شکل‌دهی به شخصیت افراد است و این در حالی است که برخی از کارکردهای نامطلوب این رسانه، نظیر محتوای خشونت‌بار برنامه‌ها، به بروز رفتارهای خشن در افراد جامعه دامن می‌زند و ممنوعیت‌های اخلاقی و اجتماعی را کم‌رنگ می‌کند. خشونت بی‌رویه‌ای که از طریق برنامه‌های تلویزیونی مختلف به افراد بویژه کودکان و نوجوانان عرضه می‌شود، اثرات نامطلوب فراوانی بر آنان دارد. این اثرات، افزایش خشونت‌طلبی، بروز رفتارهای خشن، حساسیت‌زدایی کودکان و بزرگسالان نسبت به مسائل خشونت‌آمیز و حتی مواردی مانند عصبانیت و اختلال در خواب را شامل می‌شود. از دهه ۱۹۳۰ تاکنون پژوهش‌های زیادی به بررسی جنایت، خشونت و مناقشات گروهی در رسانه‌ها پرداخته‌اند. برنامه‌های تلویزیون آمریکا، همواره آکنده از خشونت بوده است. بررسی تطبیقی برنامه‌های تلویزیونی آمریکا با چندین کشور اروپایی نشان داده است فیلم‌های هیجان‌انگیز به نمایش درآمده در تلویزیون این کشور در مقایسه با برنامه‌های تلویزیونی سایر کشورها با خشونت بیشتری همراه بوده است.

عموم مردم آمریکا، در هر لحظه از تماشای تلویزیون شاهد صحنه‌های خشونت‌آمیز متعدد هستند. نمایش خشونت در رسانه‌های این کشور، بدون توجه به ماهیت واقعی یا ساختگی آن، به افزایش کوتاه‌مدت پیامدهای خشونت‌آمیز منجر شده است و نتایج به‌دست آمده درباره قرار گرفتن پی‌درپی در معرض خشونت تلویزیونی در تحقیقات متعدد تأیید شده است. به گونه‌ای که در قبال هر ۱۰ شخصیت بازیگر مرد که در برنامه‌های پخش شده از شبکه‌های تلویزیونی در ساعات پربیننده، دست به اقدامات خشونت‌آمیز زده‌اند، ۱۱ مرد در جامعه، قربانی خشونت شده‌اند و در قبال هر ۱۰ هنرپیشه زن که به اقدامات خشونت‌آمیز دست زده‌اند، ۱۶ زن در جامعه، قربانی خشونت شده‌اند.

بررسی‌های انجام گرفته حاکی از آن است که بین خشونت تلویزیونی و برخی از اقدامات خشونت‌آمیز؛ در زندگی واقعی مردم آمریکا نوعی ارتباط خاص وجود دارد. به گونه‌ای که آن دسته از جوانانی که در طول هفته بیش از ۴ ساعت تلویزیون تماشا

می‌کند، نسبت به جوانانی که ۴ ساعت در هفته یا کمتر به تماشای تلویزیون مشغول بوده‌اند، کمتر در مقابل خشونت دنیای واقعی تهییج می‌شوند. آزمون روش‌های علمی متعدد و نتایج تحقیقات انجام گرفته در زمینه خشونت برنامه‌های تلویزیونی، نشان می‌دهد میان خشونت رسانه‌ای و خشونت واقعی در جامعه آمریکا، همبستگی وجود دارد. بررسی‌ها و تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهد قرار گرفتن مداوم در برابر خشونت برنامه‌های تلویزیونی، حتی اگر به‌طور مستقیم به اقدامات خشونت‌آمیز و مخرب در بین مردم منجر نشود، دست‌کم انگیزه خشونت را در بین مردم فراهم می‌آورد.

منابع

- اعزازی، شهلا. (۱۳۷۲). خانواده و تلویزیون. تهران: مرندي.
- بیران، صدیقه. (۱۳۸۳). سواد رسانه‌ای در برخورد با خشونت رسانه‌ای. ماهنامه همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۳، مهرماه ۱۳۸۳.
- کازنو، ژان. (۱۳۶۴). قدرت تلویزیون. ترجمه علی اسدی، تهران: امیرکبیر.
- کازنو، ژان. (۱۳۷۲). جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی. ترجمه باقر ساروخانی و منوچهر محسنی، تهران: اطلاعات.
- شفیعی، نوذر. (۱۳۸۳). تئوری خشونت‌سازی رسانه‌ها. ماهنامه همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۳، مهرماه ۱۳۸۳.
- Barkas, M. (1999). The Evaluation of Human Intra sexual Competition: Tactics of Male Attraction. **Journal of personality and social psychology.**
- Berg, G, & Breank. G. (1993). Effects of Television Viewing on Family Interactions: An Observational Study. **Family Relations**, 29, 2, Apr, 216 -220.
- Blummer, H. (1978). **The coming of post-industrial society: A venture in social forecasting**: Basic Books.

- Bumeister, F. (1999). **The self in social psychology**. New York: Library of congress cataloging- in- publication data.
- Burke, J. (1991). Communication in the middle Ages. In D. Crowley and P. Heyer (eds), **Communication in History**. White plans: Longman.
- Cooper, A. (1998). Sexually compulsive behavior. **Contemporary Sexuality**, 32 (4).
- Cooper, A. (1999). Sexuality on the Television: From sexual exploration to pathological expression. **Professional Psychology: Research and Practice**, 30 (2).
- Clark, T, Greenberg, E. (2001). Intimate Exchanges: Using Televisions to Elicit Self-disclosure from Consumers. **Journal of Consumer Research**.
- Davis, R.A. (2001). A Cognitive Behavioral Model of Pathological Television Use, paris: **Television in human Behavior**.
- Freedman, K. (1999). **Levels of Depression and Addiction Underlying Pathological Television use**. Poster presented at the annual meeting of the eastern psychological association, Washingtwn. DC, April 11.
- Greenberg, W. (1980). **Sex, economy, freedom, and community in television**: New York.
- Greenberg, E. (1999). **Factors influencing the effect of medium of communication upon preferences for television, conversations and persons**. Communications Studies Group: London.
- Gerbner, J. & Gras, J. (1986). **Computing and organizations: What we know and what we don't know**. Communication of the ACM: Annenberg university Gerbner, J. (1986). The survey of Television viewers and impact: Annenberg University.
- Gilpin, M.F. (1987). The Blind Men and the Elephant: Selective Examination of the Public- Private Literature Gives Rise to Faulty Perception. **Journal of**

Personality, 55, 525 - 41.

- Heningan, M.H. (1982). Television addiction, What is it? Special Report, Mental Health Computing. **Psychiatric Ties**, XV (8), August, 32.
- Housman, D.G. (1991). **Social psychology**: 6th edition. MacGraw-Hill college.
- Janson, L. (1990). The Desired Image of the Child, **university of Coulombia**, VOL. 74, No 3, April 1990, P 146.
- Lefkowitz, M. (1971) .**The television galaxy: Reflections on the TV, business, and society**. (Oxford. Oxford University press), 2.
- Kitayama, S. (1997). Culture and the Self: Implications for Cognition, Emotion, and Motivation. **Psychological Review**, 98, 224 - 253.
- Philips, J. & Ellerman, E. (1984). Introduction to Psychological Aspects of Television Use. In: J. Gackenbach (ed), **Psychology and the Television**. New York: Academic Press.
- Stern. D.W. (1991). Childhood Abuse and Family Sexual Attitudes in Sexually Compulsive Males, A comparison of three clinical groups. New York: **American Journal of preventive Psychiatry and Neurology**.
- Stern, D.W. (1999). Sexual addiction as an adaptive response to post- traumatic stress disorder in the African American community. in: **Sexual Addiction & Compulsivity**.
- Short, J. (1996). **The Social psychology of television**, London: Wiley.
- Young, K. (1991). **Television Addiction: Symptoms, Evaluation, and Treatment**. In: L VandeCreek.

